روزنامه شرق

اندیشه . علم

غرب در پی حفظ «وضع موجود» است نه تجزیه کشورهای منطقه — صفحه ۸

رونمایی از کتاب «درباره خدا» با حضور مصطفی ملکیان — صفحه ۹

معماران در خدمت تولید سوخت — صفحه ۱۰

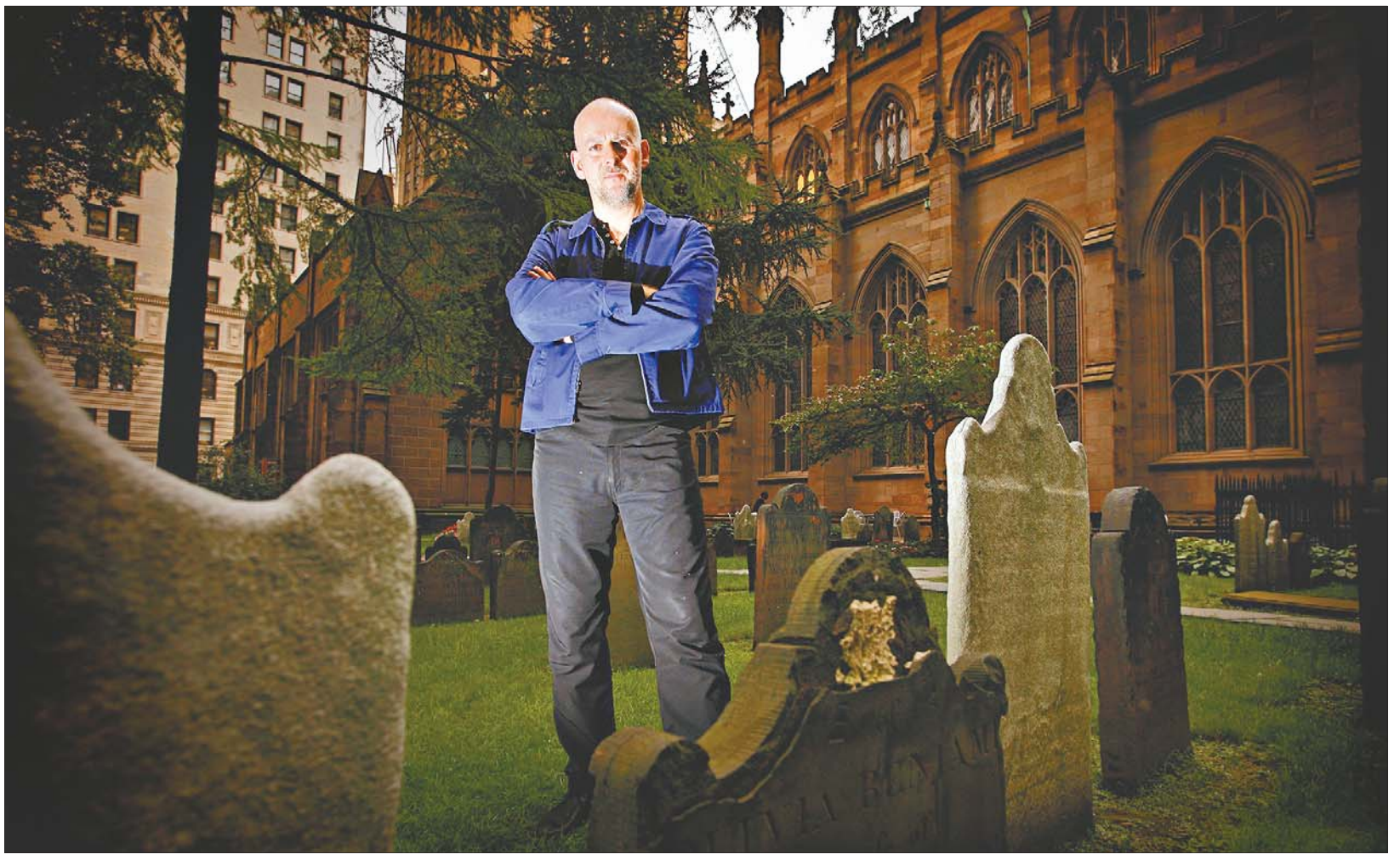

«ناسازه‌های دُم‌گزانه» در ترجمه‌های قابل‌قبول

نظری به ترجمه «خیلی کم... تقریبا هیچ» سایمون کریچلی

صالح نجفی

۱ نخستین چیزی که در ترجمه فارسی کتاب سایمون کریچلی نظر مرا (و به گمانم نظر هر خواننده کنجکاوی را) به خود جلب می‌کند دو ترکیب «دیالکتیک آسیمه‌سر و پریشان» و «ناسازه‌های دُم‌گزانه» است. در قطعه اول از مقدمه کتاب (ص۴۲) می‌خوانیم: «به‌عقیده من خداناباوری نه خرسندی بلکه بی‌آرامی می‌آورد. از این ناآرامی است که فلسفه دیالکتیک آسیمه‌سر و پریشان و ناسازه‌های دم‌گزانه خود را آغاز می‌کند.» به عقیده کریچلی ملحدان و بی‌خدایانی که به رضایت‌خاطر می‌رسند دلیلی ندارند که به‌دنبال کار پرزحمت و مشقت‌زای فلسفی بروند مگر به‌عنوان سرگرمی فرهنگی (cultural distraction- که البته مترجم فارسی «دیوانگی‌های فرهنگی» ترجمه کرده) یا به‌عنوان وسیله‌ای تخصصی برای تقویت شعور متعارف یا عقل سلیم خویش. اما، از نظر کریچلی، الحاد و بی‌خدایی نه رضایت‌خاطر و خرسندی بلکه نارضایی و ناخرسندی بار می‌آورد... و بعد، می‌رسیم به جمله مورد نظرمان:

It is from this mood of unease that philosophy begins its anxious and aporetic dialectics, its tail-biting paradoxes, ‘not to esteem what we know, and not to be allowed to esteem the lies we should like to tell ourselves’. (‘Travels in nihilon’, page 3).

به گفته کریچلی، فلسفه دیالکتیک‌ها و پارادکس‌ها و آنتاگونیسم‌های خود را از بطن همین نارضایی و ناخرسندی آغاز می‌کند: دیالکتیک‌هایی پراضطراب و آپوریایی («آپوریا» یا aporos در یونانی به معنای گذرناپذیر یا بن‌بست است)؛ پارادکس‌هایی که دم را می‌گزند یا گاز می‌گیرند... معماها یا گفته‌های خلاف عرفی که دم را گاز می‌گیرند؟ کنجاوی من از برخورد با همین ترکیب آغاز شد: چرا کریچلی برای توصیف پارادکس‌هایی که فلسفه پیش‌روی‌مان می‌گذارد از واژه «tail-biting» استفاده کرده است؟ حدس من این است که او این صفت را از قاموس پزشکی یا درست‌تر بگوییم دامپزشکی گرفته است: «دم‌گازگرفتن» عادت بد و غریبی است که در خوک‌ها و البته بعضا در سگ‌ها و نیز موش‌هایی که در قفس‌های شلوغ به‌سر می‌برند دیده می‌شود: طرفه اینکه خوک‌ها از سر ملال و بی‌حوصلگی دست به این کار عجیب می‌زنند، کاری که در ادامه به‌صورت عادت درمی‌آید. خوک‌ها ابتدا از سر ملال و بعد از روی عادت دم خوک‌های دیگر را گاز می‌گیرند و حاصلش خون‌ریزی و سپس دمل‌ها یا آبسه‌های موضعی و خصوصا نخاعی است... عادت عجیبی که گاهی دام‌پروران را وادار به بریدن دُم خوک‌ها می‌کند.

کریچلی بعد از دیالکتیک‌های اضطراب‌آور و بن‌بست‌آفرین و پارادکس‌های زاده ملال، با نقل قولی از «اراده معطوف به قدرت» نیچه، به تضاد یا تخاصمی اشاره می‌کند که فلسفه پیش می‌نهد: از سویی، ارزش قایل «نشدن» برای آنچه می‌دانیم؛ و از سوی دیگر، «مجاز» نبودن به ارزش قائل‌شدن برای دروغ‌هایی که دوست داریم به خود بگوییم. (از قطعه‌ای که نیچه در ۱۰ ژوئن ۱۸۸۷ نوشته است.) این مقدمه‌ای است که کریچلی برای پرداختن به مساله نیهیلیسم تدارک دیده است.

۲ ترجمه «خیلی کم... تقریبا هیچ» در کل «قابل قبول» است: ترجمه کتابی که از بحث نیهیلیسم آغاز می‌کند (از نیچه تا هایدگر و آدورنو) و در ادامه به سراغ بلانشو، رمانتیسم، استنلی کاول، بکت و والاس استیونس می‌رود به هیچ‌وجه کار آسانی نیست و مترجم فارسی در مجموع از عهده انتقال مضامین کتاب به فارسی برآمده است. مواردی که در ادامه برخواهم شمرد برای بی‌قدرکردن کار و کوشش مترجم نیست، منتها همین موارد نشان می‌دهند که با ترجمه‌ای «قابل‌قبول» و نه کاملا مطلوب سروکار داریم.

در صفحه ۴۲ ترجمه فارسی، ذیل عنوان «هیچ‌انگاری پیش از نیچه» می‌خوانیم: «اگرچه فضای تاریخی مفهوم هیچ‌انگاری پیش از نیچه فضای رقابت‌های بسیار است اما نخستین به‌کارگیری فلسفی این مفهوم در «نامه به فیخته» جاکوبی در سال ۱۷۹۹ ظاهر می‌شود.» آنچه مترجم «فضای رقابت‌های بسیار» ترجمه کرده در انگلیسی «an area of much contestation» است. منظور کریچلی این است که اختلاف‌نظر فراوانی در مورد تاریخ مفهوم نیهیلیسم تا پیش از صورت‌بندی آن به دست نیچه وجود دارد، یعنی این تاریخ به‌اصطلاح محل نزاع و مناقشه‌های فراوان است اما یک چیز قطعی است: نخستین‌بار که متفکری آن را به‌صورت مفهومی فلسفی به‌کار می‌گیرد در «نامه به فیشته» (یا فیخته) نوشته یاکوبی (و نه «جاکوبی») است. باری، از نظر یاکوبی، ایده‌آلیسم فیشته همان نیهیلیسم است. یعنی چه؟

جدا از بی‌دقتی مترجم که به آن اشاره رفت، تا اینجا ترجمه ایراد چندانی ندارد. اما یک‌باره می‌رسیم به جمله‌ای که معنای محصلی ندارد: «این گفته [یعنی گفته یاکوبی] را باید با توجه به کاهش اثرات نقد کانتی از متافیزیک فهمید که نه‌تنها دسترسی شناختی انسان را به ابژه‌های تاملی متافیزیک کلاسیک (خدا و روح) انکار می‌کند بلکه امکان شناخت اشیای فی‌نفسه و بنیان خود را نیز از میان می‌برد» (صفحه ۴۳). «کاهش اثرات نقد کانتی از متافیزیک»؟ به اصل متن رجوع کنیم:

‘the deflationary effects of the Kantian critique of metaphysics’

چنان که می‌بینید، «کاهش اثرات» در ترجمه «deflationary effects» آمده است و از قرار، کریچلی به‌عمد از صفتی استفاده می‌کند که هم دلالت اقتصادی دارد و هم دلالت فلسفی. در واژگان اقتصادی، deflationary به معنای «ضدتورمی» یا «انقباضی» است و در فلسفه جدید یکی از نظریه‌های حقیقت را با همین صفت وصف می‌کنند: بنا به این نظریه، اگر مثلا بگوییم «برف سفید است» صادق است یا اگر بگوییم این راست است که برف سفید است معادل است با اینکه بگوییم برف سفید است و این تنها چیز معناداری است که می‌توان درباره حقیقت یا صدق گزاره «برف سفید است» بر زبان آورد. این نظریه می‌کوشد خطای مشترک دیگر نظریه‌های حقیقت را نشان دهد، خواه آنهایی که حقیقت را مطابق با امور واقع می‌دانند؛ خواه آنها که حقیقت را سازگاری با مجموعه‌ای از باورها یا قضایا می‌خوانند؛ و خواه آنهایی که حقیقت محصول آرمانیِ فرآیند تحقیقی عقلانی می‌شمارند. از نظر یک فیلسوف «ضدتورم» (deflationist) فلاسفه‌ای که به جست‌وجوی «ماهیت» حقیقت می‌روند دست‌خالی بازمی‌گردند و ناکام می‌مانند، زیراکه به‌دنبال چیزی می‌گردند که وجود خارجی ندارد، این نظریه یکی از محبوب‌ترین رهیافت‌ها به حقیقت در قرن بیستم بوده و مدافعان پروپاقرصی چون فرگه، اِیر و کواین داشته است. اما از همه اینها گذشته کریچلی تاثیر نقد کانت بر متافیزیک را به اصطلاح «تورم‌کاه» می‌خواند (یعنی، به هیچ‌وجه صحبت از «کاهش اثرات نقد کانتی» نیست!): نقد کانت از سویی انکار می‌کند که قوه شناخت آدمی قادر است به اعیان نظری (یا نظرورزانهٔ) متافیزیک کلاسیک (خدا و نفس) دسترسی یابد و در عین حال امکان شناخت اشیای فی‌نفسه و همچنین شناخت مبنا یا بنیان نفس را منتفی می‌داند.

خیلی کم تقریبا هیچ
سایمون کریچلی
ترجمه: لیلا کوچک‌منش
ناشر: رخداد نو
قیمت: ۱۴۷۰۰ تومان

۳ در همان بخش «نیهیلیسم پیش از نیچه»، کریچلی به مقایسه و تقابل نیهیلیسم روسی و نیهیلیسم آلمانی می‌پردازد. در ترجمه فارسی (ص۴۶) می‌خوانیم: «ما با بافت روسی هیچ‌انگاری که نیچه آن را «هیچ‌انگاری پترزبورگی» می‌نامد همراه می‌مانیم، اما آنچه که این هیچ‌انگاری را از بافت آلمانی آن متمایز می‌کند آن است که هیچ‌انگاری روسی به نحوی گسترده مساله‌ای متافیزیکی یا شناخت‌شناسانه است در حالی‌که در بافت آلمانی به‌طور آشکاری معنای اجتماعی-سیاسی دارد.» پیداست که ترجمه خوب و روانی نیست اما از آن بدتر چیزی می‌گوید که با عقل و دانسته‌های تاریخی ما جور در نمی‌آید. بنا به ترجمه، نیهیلیسم روسی بیشتر متافیزیکی یا اپیستمولوژیکی است، در حالی‌که نیهیلیسم آلمانی بیشتر ابعاد اجتماعی-سیاسی دارد. متن انگلیسی:

Staying with the Russian context of what Nietzsche called ‘nihilism à la Petersburg’, what distinguishes it from the German context is that the latter nihilism is largely a metaphysical or epistemological issue, whereas in the former it has a more obviously socio-political range of meanings. (page 5)

متاسفانه مترجم «the latter» و «the former» را وارونه ترجمه کرده است: کریچلی می‌گوید وجه تمایز آنچه نیچه «نیهیلیسم به سبک پترزبورگ» می‌خواند و نیهیلیسم در آلمان این است که دومی (یعنی نیهیلیسم آلمانی) عمدتا موضوعی مابعدالطبیعی یا معرفت‌شناختی است و حال آنکه نیهیلیسم روسی دامنه‌ای از معانی را دربرمی‌گیرد که ابعاد اجتماعی-سیاسی واضح‌تری دارند. به‌نظر کریچلی، نیهیلیسم روسی در مسیر تطور خود شامل چندین جریان گوناگون و ناهمگون می‌شود: نقد آنارشیستی دولت (باکونین)؛ ژاکوبنیسم (نچایف)؛ و رگه‌هایی از بلشویسم (لنین).

چند سطر بعد، مترجم دچار لغزش دیگری هم می‌شود: «این دیدگاه، سوژه نقدی آرام اما ویرانگر و لیبرال در «پدران و پسران» تورگنیف... قرار می‌گیرد» (ص۴۶). کریچلی در انگلیس نوشته است: ‘Such a view is subjected to’. فعل subject همراه با حرف اضافه to به معنای «در معرض چیزی قرار دادن» است.

۴ کریچلی در بخشی از مقدمه، ذیل عنوان «پنج واکنش ممکن به نیهیلیسم»، نخستین امکان را (به روایت مترجم) بدین‌قرار صورت‌بندی می‌کند: «نخست، می‌توان از فهم مساله هیچ‌انگاری، به‌طور کلی، سرباز زد و یک متافیزیسین پیش-هیچ‌انگار باقی ماند که شاید -اگر کیرکگارد خوانده باشیم- در گفت‌وگویی جعلی با مدرنیته فلسفی قرار بگیریم» (ص۵۳).

آری، نخستین واکنش این است که اصلا صورت‌مساله را پاک کنیم و اصلا مساله نیهیلیسم را نادیده بگیریم، اما بعد؟

One can refuse to see the problem of nihilism at all and continue as a pre nihilist metaphysician which may – if one has read some Kierkegaard – or may not have been forged in some dialogue with philosophical modernity. (page 10)

مترجم which را who ترجمه کرده است و جمله‌ای بی‌معنی تولید کرده. کریچلی می‌گوید اگر کسی مساله نیهیلیسم را کلا نادیده بگیرد، در فضای متافیزیک ماقبل نیهیلیسم خواهد ماند و این وسوسه‌ای است که هم در انواع و اقسام بنیادگرایی مذهبی دیده می‌شود و هم در تقدیرباوری ضدمتافیزیکی که می‌خواهد حدود و ثغور فلسفه را ترسیم کند تا فضایی برای انتظار دینی (انتظار کشیدنی مستقل از مسایل معرفتی) باز شود. به‌هرحال جمله مترجم هیچ معنایی ندارد: «گفت‌وگویی جعلی با مدرنیته»؟ کریچلی می‌گوید این حالت ممکن است در گفت‌وگو با مدرنیته فلسفی شکل گرفته باشد و ممکن است در گفت‌وگو با مدرنیته فلسفی شکل نگرفته باشد: اگر کسی کمی کیرکگور خوانده باشد ممکن است در جریان گفت‌وگو با مدرنیته فلسفی دچار این حالت شده باشد و اگر نه، بدون گفت‌وگو با مدرنیته فلسفی، اهل مابعدالطبیعه ماقبل نیهیلیسم می‌ماند.

۵ در بخشی از کتاب که کریچلی درباره نظریه موریس بلانشو راجع به ادبیات بحث می‌کند، به دو وسوسه مقاومت‌نکردنی اشاره می‌کند که گریبان نویسنده را می‌گیرد: یکی، وسوسه مارکی دوسادی که ادبیات را فرمان انقلابی نفی مطلق تلقی می‌کند؛ و دیگری، وسوسه‌ای که میل به آشکارساختن آن چیزی دارد که مقدم بر هر گونه فرایند آشکارسازی وجود دارد. کریچلی در مورد وسوسه اول، یعنی نفی مطلق، می‌نویسد این وسوسه یا به قساوت و بی‌محتوایی منجر می‌شود یا به احتمال قوی‌تر به نوشتاری که بر مدار خودارضایی می‌گردد. حال، جمله مترجم را بخوانید: «بلانشو همراه خواندن چند قطعه از «ژوستین» ساد تصویری شگفت و اگرچه ساختگی از روبسپیر و وزرای او نشان می‌دهد زمانی که آنان خسته از اعدام‌ها و محکوم‌کردن‌ها به توقف و استراحت نیاز پیدا کردند» (ص۱۲۶).

از جمله مترجم چنین برمی‌آید که بلانشو به هنگام خواندن رمان مارکی دوساد، تصویری از روسپیر و وزرایش پرداخته است! اصل متن را بخوانید:

Blanchot produces the stunning, if apocryphal, image of Robespierre and his minister reading a few passages from Sade’s Justine when they grown weary of murders and condemnations and needed a break. (page 61)

بلانشو در حین خواندن «روستین» مارکی دوساد به این تصویر شگفت‌آور نرسیده است. موریس بلانشو تصویری حیرت‌انگیز و البته ساختگی از روبسپیر و همراهانش ارایه می‌کند که وقتی از سرکوب عناصر ضدانقلاب خسته و فرسوده می‌شدند و احساس نیاز به استراحت می‌کردند، بخش‌هایی از رمان «روستین» ساد را می‌خواندند.

کریچلی در بخشی از کتاب به مقایسه استنلی کاول و آدورنو می‌پردازد، خصوصا فلسفه تاریخ‌شان: «ادعای من آن است که تصور کمال‌طلب کاول از امر هر روزه نه نمونه‌ای از «جزئیت نه- در- جای خود» بلکه پاره اتوپیایی آشتی به تاخیرافتاده‌ای است که در هنر و فلسفه به آن چشمی انداخته شده است و از فلسفه تاریخی برمی‌خیزد که شبیه به [فلسفه تاریخ] آدورنو است اگرچه که به‌لحاظ اجتماعی و تاریخی تفاوت‌های نسبتا زیادی با آن دارد». (ص۳۱۳)

کریچلی معتقد است برداشت کمال‌گرایانه کاول از زندگی روزمره نمونه‌ای از «ملموس‌نگری نابجا» یا «انضمامی‌بودن ناموجه» (misplaced concreteness) نیست، بلکه لحظه یا جنبه‌ای اتوپیایی است از قسمی آشتی که همواره معوق مانده و عقب افتاده است و هنر و فلسفه تصویری اجمالی از آن به دست می‌دهند:

And arising from a philosophy of history analogous to Adorno’s, although a good deal less sociologically and historically nuanced. (page 179)

به‌گفته کرچلی، برداشت کمال‌گرایانه کاول از فلسفه تاریخی قابل مقایسه با فلسفه تاریخ آدورنو نشات می‌گیرد، منتها فلسفه تاریخ کاول در قیاس با فلسفه آدورنو «نوانس‌ها» یا «سایه‌روشن‌های تاریخی و جامعه‌شناسانه بسیار کمتری دارد.

در صفحه ۳۱۴، آنجا که کرچلی از «نفی متعین معنای اجتماعی از طریق برکشیدن فرم» سخن می‌گوید، مترجم می‌نویسد: «و روی آورد به بی‌معنایی به‌عنوان دستاوردی از امر عادی بدون برچشم‌داشتن عینک سرخ نجات». «عینک سرخ نجات»؟

An approach to meaninglessness as an achievement of the ordinary without the rose-tinted glasses of redemption, …

ابهام ترجمه ناشی از بی‌اعتنایی به اصطلاح‌بودن ترکیب انگلیسی است: عینک رستگاری صورتی‌رنگ است. در انگلیسی، وقتی می‌گویند کسی با عینک صورتی‌رنگ به چیزی نگاه می‌کند منظورشان این است که او فقط جنبه‌های خوشایند آن را نگاه می‌کند یا به تعبیر ما فقط نیمه پر لیوان را نگاه می‌کند - گویا این عینکی است که ما باید به هنگام خواندن بسیاری از ترجمه‌های فارسی از متن‌های نظری غرب به چشم بزنیم ... .

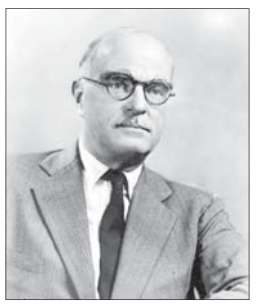

تورنتون وایلدر

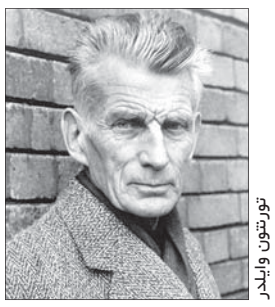

ساموئل بکت

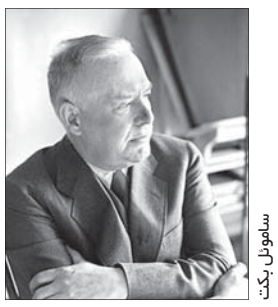

والاس استیونس

تأمل

معنا یا بی‌معنایی زندگی؟

بستنی از جنازه بهتر است

ترجمه: فرشاد کوشا

سایمون کریچلی در کتاب «خیلی کم... تقریبا هیچ» پاسخ‌های ممکن به نیهیلیسم را بررسی می‌کند. این پاسخ‌ها را می‌توان در چهاردسته گنجاند: الف) نادیده‌گرفتن صورت‌مساله همچون دیدگاه‌های بنیادگرایانه که از درک مدرنیته عاجزند، ب) بی‌اعتنایی به‌صورت‌مساله همچون دیدگاه‌هایی که نیهیلیسم را دغدغه روشنفکران بورژوا می‌دانند، ج) پذیرش منفعلانه نیهیلیسم همچون کسانی که معتقدند هیچ‌چیز اهمیتی ندارد، د) شورش فعال علیه نیهیلیسم به امید کاستن از رنج‌های وضع بشر. او همه دیدگاه‌هایی را که می‌کوشند با پذیرش یا تاییدنیهیلیسم برنیهیلیسم غلبه کنند، رد می‌کند؛ یعنی آنها که رهایی را در فلسفه، دین، سیاست یا هنر می‌یابند. از نظر کریچلی، پرسش معنای زندگی در حکم یافتن معنا در حیات متناهی بشری است، چراکه همه جواب‌هایی که از مسیری خلاف تناهی می‌گذرند، توخالی‌اند. این ماجرا او را به این فکر شگفت‌انگیز می‌رساند که «معنای غایی تناهی بشر این است که ما نمی‌توانیم معنای محصلی برای امر متناهی بیابیم» ولی اگر نمی‌توان معنایی در تناهی یافت پس چرا نباید منفعلانه نیهیلیسم را بپذیریم؟

جواب کریچلی این است که ما باید چیزی بیش از پذیرش صرف نیهیلیسم انجام دهیم، باید «بی‌معنایی را به‌عنوان یک دستاورد، به‌عنوان یک رسالت یا طلب... به‌عنوان دستاورد امر عادی یا روزمره تایید کنیم، آن‌هم بدون عینک روایت‌های نجات یا رستگاری که فقط جنبه‌های خوشایند امور را در نظر می‌گیرند.» به این طریق ما به‌واسطه مواجهه درست با مساله نیهیلیسم آن را دور نمی‌زنیم. کریچلی می‌گوید: «جهان مثل آب‌خوردن مالامال از معنا می‌شود و چیزی نمانده زیر بار سنگین روایت‌های رقیب از رستگاری خفه شویم- روایت‌های مذهبی، اقتصادی- اجتماعی، علمی، سیاسی، زیباشناختی یا فلسفی- و از همین‌رو با میل مفرط و دیوانه‌وار به غلبه بر نیهیلیسم اصل مساله را از قلم می‌اندازیم.» کریچلی سراغ نمایشنامه‌های ساموئل بکت می‌رود تا الگوهایی به دست دهد از آنچه می‌خواهد بگوید، کسی که کارهای او به ما «تخریب ریشه‌ای این روایت‌های مبتنی بر نجات» را ارایه می‌کند، «رهیافتی به بی‌معنایی به‌عنوان دستاورد امر عادی، رهایی از رستگاری». روایت‌های بیانگر نجات، سخنان پوچ دردسرسازند، پس بهتر است خاموش باشیم، چنان‌که پاسکال می‌گوید: «همه بدبختی‌های بشر از آن‌روست که نمی‌تواند در اتاقی تنها ساکت بنشیند.» خب بعد از اینکه ما از حکایات مبتنی بر نجات رهایی یافتیم چه باقی می‌ماند؟ همان‌طور که عنوان کتاب می‌گوید: خیلی کم... تقریبا هیچ. ولی هنوز همه‌چیز از دست نرفته؛ می‌توانیم خوشبختی ناشی از امور عادی را دریابیم. کریچلی بصیرت مشابه این را در آن چیزی می‌یابد که والاس استیونس، شاعر آمریکایی «معنای ساده چیزها» می‌خواند. در شعر مشهور «امپراتور بستنی» یک مراسم تدفین و تشییع جنازه توصیف می‌شود. در یک اتاق بگووبخند و بستنی هست، در اتاقی دیگر یک جنازه. بستنی نمایانگر اشتها، میل مفرط به چیزهای فیزیکی است؛ جنازه نمایانگر مرگ. بستنی از جنازه بهتر است؛ این همه چیزی است که می‌توان درباره حیات و مرگ گفت. زندگی حیوانی بهترین چیز است و بهتر از مرگ است- امور عادی و معمولی خارق‌العاده‌ترین امورند.

ادامه در صفحه ۹

بررسی

نگاهی به کتاب «آخرین یادداشت‌ها»

رد پای «اراده معطوف به قدرت» در یادداشت‌ها

نیچه را متفکر و نویسنده‌ای می‌دانند که کارش آشکارا ناتمام ماند. شاید به همین دلیل خود را بسان یک «سرنوشت» می‌دانست و با کل تاریخ فلسفه تسویه‌حساب کرد و شکاف حقیقت را رو آورد. امری که فاصله میان آنچه در تصور خود باید انجام می‌داد و چیزی را که در طول دوره نویسندگی‌اش می‌نوشت هرآن عمیق‌تر می‌کرد. به نحوی که این مساله در سال‌های آخر زندگی‌اش افزون‌تر شد. کتاب «آخرین یادداشت‌ها» مربوط به همین زمان و درست پیش از دوران جنونش یعنی در سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ است. از این‌رو، متن‌های جمع‌آوری‌شده در این کتاب را می‌توان حدومرزهای نیچه به حساب آورد. این کتاب با ویراستاری رودیگر بیتز به‌تازگی با ترجمه ایرج قانونی توسط انتشارات آگاه منتشر شده است.

نیچه افکارش را همواره در طول زندگی خود در دفترهای یادداشت یا برگ‌های کاغذی ثبت می‌کرد که همیشه با خود به‌همراه داشت. از این‌رو، عملا می‌توانست همه‌جا نویسندگی کند. او خود در «غروب بت‌ها» و «گزین‌گویه‌ها» به این عادات اشاره کرده است. اگرچه پاره‌ای از یادداشت‌ها شامل مطالبی است که صرفا به اقتضای زمان نوشته شده اما غالب آنها در باب موضوعات و دغدغه‌های اساسی نیچه است. نیچه معمولا این یادداشت‌ها را نگاه می‌داشت و برپایه آن دست‌نوشته‌های آثار چاپ‌شده‌اش را تهیه می‌کرد و از این‌رو، بسیاری از آنها محفوظ ماند.

ارتباط میان دست‌نوشته‌های نیچه و آثار چاپ‌شده‌اش در طول دوره حیات او دستخوش تغییر بوده. در حالی‌که آثار چاپ‌شده‌اش هرگز کل محتوای یادداشت‌ها را در بر نمی‌گرفت، تنها بعد از ۱۸۸۵ یعنی پس از تکمیل «چنین‌گفت زرتشت» بود که اختلاف بنیادی بین یادداشت‌ها و آنچه به دست چاپ سپرده است به‌تدریج بالا گرفت. در حقیقت، نیچه احساس می‌کرد که در حال بیگانه‌شدن با واسطه و رسانه‌ای است که تا آن زمان به آن اعتماد کرده بود. او در دوم ژوییه ۱۸۸۵ به فرانتس اوربک نوشت: «فلسفه من، اگر آن است که من حق دارم آن را چیزی بخوانم که تا مغز استخوانم را به درد آورده، دیگر چیزی گزارش‌کردنی نیست، دست‌کم نه در قالب کتاب». در عوض، ثبت افکار در دفترچه‌های یادداشت به نظر کمتر غیرممکن می‌رسید. از این‌رو، یادداشت‌ها به عرصه‌ای بدل شد که در آن نیچه می‌توانست اگر نه به گزارش افکار خود که دست‌کم به اظهار آنها مبادرت ورزد. نیچه باوجود تمام تردیدهای خود در باب گزارش افکارش در قالب کتاب، طرح‌های مربوط به چاپ آثارش را در سال‌های آخر، با جدیتی حتی بیش از سال‌های پیشین پی می‌گرفت.

آخرین یادداشت‌ها
فریدریش نیچه
ویراستار: رودیگر بیتنر
ترجمه: ایرج قانونی
ناشر: آگاه
قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

تک‌تک قطعه‌ها در این کتاب همواره در تمامیت خود ظاهر می‌شوند به‌جز دو استثنا: نخست آنکه شماره‌گذاری گاه‌وبیگاه مخصوص نیچه در مورد متن‌های او یکسره حذف شده، مبادا که با شماره‌گذاری ویراستاران اشتباه گرفته شود. استثنای دوم مربوط به دفتر یادداشت‌های شماره هفت از سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۶ است. نیچه بعدها در پاییز ۱۸۸۸ در این دفتر دست‌نوشته تعدادی از متن‌های خود را زیر سرفصل‌هایی جمع آورد که از طرح «اراده معطوف به قدرت» بیرون کشیده و با شماره [۱۷]۱۸ تنظیم کرده بود و ویراستاران مجموعه KGW تصمیم گرفتند همه متن‌هایی را که نیچه در یک فصل جای داده بود، یک قطعه به حساب آورند. متن‌هایی که در این کتاب جمع‌آوری شده‌اند، از همان نظم زمانی در مجموعه KGW برخوردارند. در این مجموعه متن‌ها تماما برحسب ترتیب زمانی، هم از حیث توالی کل دست‌نوشته‌ها و هم از حیث توالی متن‌های هر دست‌نوشته‌ای از آخرین میراث آمده است. درواقع تقسیم متن به قطعه‌ها از سوی ویراستاران مجموعه KGW صورت گرفته و هرجا شواهد و قراینی از این دست بوده، در نظر گرفته شده است.

تبعیت از ملاک مضمون فلسفی به‌معنای نادیده‌گرفتن کامل شماری از مضامین است که نیچه در آثار خود به آنها توجه کرده است، مثل مضامین مربوط به زنان و مردان، یا مضامین مربوط به وطن‌ها و ملت‌ها. از این‌رو، باید نشان داد نیچه درباره چه موضوعاتی در اواخر زندگی‌اش سخنانی روشنگر دارد و اهمیت فلسفی آنها در چیست. رسالتی که نیچه برای خود قایل است به دست‌دادن طرحی از یک طبیعت‌گرایی جامع و معتبر است.

از این‌رو، رسالت بازگرداندن انسان به طبیعت که نیچه اختیار کرده بود به‌طور خاص‌تر به‌منزله رسالت فهم برخی از پدیدارهای اساسی وجود انسانی با معیار زندگی کامل می‌شود. از این‌رو، نیچه می‌نویسد: «حال ما را به برداشتی جدید و روشن‌تر از مفهوم زندگی حاجت است [...] فرمول من برای آن این است: زندگی اراده معطوف به قدرت است.» زمانی‌که در آخرین یادداشت‌ها مفاهیم مشهور دیگری از آثار اولیه نیچه در حجمی به‌مراتب کمتر از پیش ظاهر می‌شود، اراده معطوف به قدرت مضمون محوری آنهاست. کتابی که نیچه قصد داشت در این برهه بنویسد، بی‌شک عنوان مناسبی می‌داشت. این کتاب پاسخ به همین پرسش است؛ یادداشت‌ها آخرین نظریه‌های فلسفی نیچه و تکمیل برخی دیگر از آرا و تفکرات پیشین اوست. تا آنجاکه، نظریه معروف نیچه درباره «اراده معطوف به قدرت» به صورت کامل و درست در این یادداشت‌ها وجود دارد.